

جناب آقا

عبد الغفار

از اهل اصفهان

هو الله

و از جمله مهاجرین و مجاورین و مسجونین جناب آقا عبد الغفار از اهل اصفهان است * این شخص هوشیار سالهای چند در مرز و بوم روم سیاحت و تجارت میکرد تا آنکه سفری بعراق نمود * بنفس پاک جناب آقا محمد علی از اهل صاد بدرگاه پاک مقدس ملوک وجود و حقیقت موجود پناه برد پرده اوهام درید و بجناح فلاح و نجاح در فضای محبت الله بر پرید حجاب رقیقی داشت لهذا بالقاء کلمه ئی از عالم موهوم رهائی یافت و بحضرت معلوم پیوست و هنگام سفر از عراق بمدینه کبری و در بین راه همدم و همراه بود و هم نغمه و هم آواز و ترجمان جمیع احباب زیرا در ترکی ماهر بود و جمیع احبّا در آن لسان قاصر بنهایت روح و ریحان سفر بانتهی رسید و در مدینه کبری مؤانس و مجالس بود * و همچنین در ارض سرّ و همچنین مسجوناً همراه تا بمدینه حیفا رسیدیم * عوانان خواستند که او را بقبرس ببرند جزع و فزع نمود خواست در سجن عکاء همدم باشد چون عوانان او را بقوه جبریّه مانع شدند خود را از فراز کشتی بدریا انداخت ولی مأمور بی‌حیا

ابداً متنبّه نگشت از دریا برون آورد و در کشتی مسجون نمود و بعنف و جبر بقبرس برد * در ماغوسا مسجون بود ولی بهر وسیله بود مجال فرار یافت و بسوی عکا شتافت در عکا نام خویش را عبد الله نهاد تا از شرّ عوانان محفوظ و مصون ماند و در ظلّ عنایت مستريح بود و اوقات بروح و ريحان میگذشت تا آنکه نیر اعظم بافق اعلی صعود فرمود پریشان شد و اسیر احزان گشت بی سر و سامان گردید * تا آنکه بمدینه شام سفر کرد ایّامی در آنجا در کلبه احزان لانه و آشیانه نمود و شب و روز بماتم و غم بسر میبرد عاقبت علیل شد محض پرستاری و مواظبت جناب حاجی عباس را روانه نمودیم تا نهایت مواظبت و معالجه و پرستاری مجری نماید و هر روز خبر بدهد *

باری، جناب عبد الغفار شب و روز با پرستار صحبت مینمود و آرزوی پرواز بجهان اسرار میکرد تا آنکه در غربت و هجرت و فراق رحلت باستان مقدّس نیر آفاق نمود * فی الحقیقه شخصی بود حلیم و بردبار و سلیم و خوش رفتار و خوش خلق و خوش گفتار * علیه التّحيّة و الثّناء و علیه البهاء الالهی و علیه الرّحمة من ربّه العليّ الاعلی * تراب خوش مشامش در شام است *